

سارتر، ژان پل، ۱۹۸۰ - ۱۹۰۲ *Sartre, Jan Paul*
روانکاوی وجودی / ژان پل سارتر؛ ترجمه احمد
سعادت‌نژاد - آبادان: پرسش، ۱۳۸۴
۱۴۴ ص. - (مجموعه متون روانکاوی ۲)
ISBN 964 - 6629 - 66 - 0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: *The Existential Psychology*

۱. وجودگرایی الف. سعادت‌نژاد، احمد. -

مترجم. ب. عنوان.

۲. فلسفه فرانسوی - پدیدارشناسی - قرن ۲۰.

۲۴۲/۷ ۸۸۱۹/س ۲, ۹

۱۳۸۴ ر/۱۴۵س

کتابخانه ملی ایران ۸۱ - ۲۵۳۲۷ م

ژان پُل سارتر

روانکاوی وجودی

ترجمہ:

احمد سعادت نرّاد



نشر پرسش

ژان پل سارتر

روانکاوی وجودی

ترجمه: احمد سعادت‌نژاد

نمونه‌خوان: راحیل رنجبر

فیلم و زینک: لیتوگرافی پویا

چاپ: چاپخانه ورامینی

شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۲

شابک - ۰ - ۶۶ - ۶۶۲۹ - ۹۶۴

ISBN: 964- 6629- 66۰ 0

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

نشر پرسش - آبادان - پریم - میدان آلفی - ساختمان اروند - تلفن ۳۳۳۵۰۲۵

نشانی مکاتبات پستی: نشر پرسش - اصفهان - صندوق پستی ۳۱۶ - ۸۱۷۳۵

E-mail: [porresh @ hamail.com](mailto:porresh@hamail.com)

فهرست مطالب

۱. پیشگفتارِ رولومی ۷
۲. روانکاوی وجودی ۲۱
۳. معنای «ساختن» و داشتن: تصرف ۵۹
۴. کیفیت به منزله تجلی وجود ۱۱۱

پیشگفتار

به قلم رولو می^۱

هنگامی که ناشران مرا به نوشتن دیباچه‌ای بر این کتاب خواندند، تردید کردم؛ زیرا همان‌طور که به آنان گفتم، نسبت به اثر سارتر دو عقیده متباین دارم. یکی اینکه اندیشه او نیازمند آن است که کاملاً به‌جد گرفته شود و مسلماً سهم بزرگی در تعبیر بشر غربی معاصر دربارهٔ خودش از رهگذر فلسفه، روان‌شناسی و ادبیات دارد. اعتقاد دیگرم این است که پاره‌ای از اصول اساسی سارتر اصولاً محل شبهه است. ناشران پاسخ دادند - و من چاره‌ای جز پذیرفتن برهان سنجیده ایشان نداشتم - دیباچه‌ای که این هر دو نظر را ملحوظ می‌دارد، قطعاً سازنده‌ترین و سودمندترین طریق شناساندن سارتر به دانشجویان و دیگر صاحب‌نظران امروزی است. برای ستجش اثر سارتر محققاً باید ابتدا او را از تأویل‌های سطحی افکارش به وسیلهٔ افراطی‌های کافهٔ دوماگو و کنارهٔ چپ سین و هودسن برکنار داریم. در حقیقت سارتر با عباراتی به‌ظاهر گستاخ همچون «بشر یک شور بیهوده است» که فصل سوم این کتاب بدان ختم می‌شود، خود این‌گونه سوءتعبیرها را فراخوانده است. اما

در پس فحای انکارانگارانه چنین عبارتی، اصرار پُرشور و پایدار سارتر نهفته است که بشر آلت دست خدا یا موجود معقول برتر یا دست پرورده عفریت تکنولوژی این زمان یا چیزی که به واسطه ارتباط جمعی به صورت یک مصرف کننده بی اراده مکانیکی درآمده باشد، نیست.

همچنین بشر نباید به وسیله آنچه خودش از خود می سازد، به صورت یک دستگاه علم النفسی به کار رود، که با فکر تحصیلی نورمن وینست پیرل برای کسب موفقیت در خیابان مدیسن به شکل آدمی قالبی درآید یا با آن متعادل شود. بشر چیزی نیست که به (ادای مهمی ملزم باشد که جامعه کنونی اقتضاء کرده است، صرفاً یک خادم یا مدیر یا یک مادر، فقط یک کارفرما یا یک کارگر)، چنان که خانم هازل بارس در مقدمه ترجمه اش از سارتر می نویسد: «او به حق می گوید: به نظر من این جنبه اگزیستانسیالیسم سارتری یکی از مثبت ترین و مهم ترین افاضات قلمی اوست - کوشش به برانگیختن بشر معاصر تا دوباره خود را دریابد و از اینکه در صحنه نمایشی خیمه شب بازی به بازی اش گیرند، سر برتابد.

با همین اشاره، خواننده در سراسر کتاب حملات شدید سارتر را به روان شناسی جدید، که بشر را به عنوان موضوع شرطیت در نظر می گیرد یا بر این عقیده است که «فرد تنها مقطع طرح های کلی است» درخواهد یافت. سارتر می نویسد:

اگر بشر را در خور تجزیه و تحلیل و تحویل به مفروضات اصلی، به سائق های (یا تمایلات) معین بدانیم که نفس آنها را مانند خواص یک شیء دربردارد، ممکن است کار ما در حقیقت به یک نظام مهیب اصول منتهی شود: که آنگاه می توان آنها را مکانیسم ها یا دینامیسم ها یا نمونه ها خواند.

۱. فصل های درباره روان شناسی سارتر تحت عنوان 'روان شناسی آزادی' در اثر Hazel Barnes (ادبیات امکان، ۱۹۵۹) press Lincoln University of Nebraska توصیه می شود.

لیکن ما خود را با یک برهان ذوحدین مواجه می‌بینیم. «وجود بشری» ما به‌نوعی گل نامشخص مبدل شده است که به‌طور منفعل محکوم به دریافت (تمایلات) است - یا به یک دسته ساده از این تمایلات و رغائب تحویل‌ناپذیر مبدل می‌شود. در هریک از این دو شق بشر ناپدید می‌شود، دیگر کسی را که تجربه‌ای برایش واقع شده باشد، نخواهیم یافت.^۱

مبادا خواننده‌ای تصور کند که این نظریه آزادی و انتخاب چیزی است بی‌اساس یا یکی از آن مسائل نظری است که اروپاییان از القاء آن لذت می‌برند، بگذارید مطلب ذیل را از مقاله اخیر دکتر کارل راجرز از بخش‌های روان‌شناسی و روان‌پزشکی دانشگاه ویسکانسن نقل کنم.

همگام با گسترش تکنولوژی یک اصل اساسی جبر مؤکد در علوم روانی داخل شده است که شاید با اندک گفتگویی که کنفرانس اخیر بای. اف. اسکینر استاد دانشگاه هاروارد داشته‌ام، به بهترین وجه تشریح شده باشد. مقاله‌ای که دکتر اسکینر داده بود، مرا واداشت که این ملاحظات را به او خطاب کنم. «از آنچه از گفته دکتر اسکینر درک کردم، تفهم او این است که گرچه ممکن است تصور کرده باشد که درآمدن به این مجلس مخیر بوده و در سخنرانی‌اش منظوری داشته است، چنین افکاری واقعاً موهوم‌اند. او بالفعل علاماتی روی کاغذ نقش کرده و اصواتی در اینجا پراکنده است، فقط به این سبب که ساخت تکوینی و محیط گذشته او به‌طور مؤثر رفتار او را به‌نحوی مشروط کرده بوده است که جزای آن ایجاد این اصوات بوده و او به عنوان یک شخص در این امر دخالت نداشته است. در واقع اگر فکر او را به‌درستی درک کنم از نظرگاه قطعاً علمی‌اش به عنوان یک شخص وجود ندارد.»

۱. ژان پل سارتر، وجود و عدم، ترجمه انگلیسی به وسیله Hazel Barnes ۱۹۵۹، ص. ۵۶۱

دکتر اسکینر در پاسخ گفت در این بحث که آیا در این امر اختیاری داشته است داخل نمی‌شود (ظاهراً به این علت که تمامی مطلب واهی است)؛ لکن گفت: "توصیف شما را درباره حضور خودم در اینجا می‌پذیرم." در این مطلب که در این مفهوم "فراگرفتن آزادی" از نظر دکتر اسکینر کاملاً بی‌معنی خواهد بود، نیازی به بحث ندارم.^۱

این توضیح - که می‌تواند به کرات تقریباً همه مباحثات جاری در کنفرانس‌ها تجدید شود، نشان می‌دهد که در روان‌شناسی آمریکایی هیچ موضوعی انتقادی ترو بهنگامتر از همین مسأله آزادی و انتخاب ندارد. دکتر اسکینر درست نظری را ابراز می‌کند که سارتر به آن می‌تازد و با اینکه بین سارتر و راجرز اختلاف نظرهای بسیار وجود دارد، تحلیل سارتر از این مطلب مؤکداً به نفع راجرز خواهد بود.

بدین ترتیب سارتر با مؤکدترین بیان، آزادی فرد و مسئولیت، بشر را اعلام می‌دارد. بارها به صور مختلف تکرار می‌کند: «من انتخابهای خود هستم». سارتر با ملاحظه آزادی به منزله نیروی مرکزی و متحصر سازنده بشر به عنوان وجود بشری بیان نهایی اصالت وجود معاصر را عرضه می‌دارد. او در نمایشنامه‌هایش این اصل را با قوت و به طور مداوم گوشزد می‌کند: ارست قهرمان اصلی نمایشنامه مگس‌ها در برابر زئوس فریبکار هوسباز فریاد می‌زند: «من آزادی خود هستم» ارست بی‌پروا از القائنات زئوس به دلهره و حرمان بزرگ که گامهای بشر آزاد را دنبال می‌کند، می‌خروشد: حیات بشر در آن سوی دوردست یأس آغاز می‌شود!

براستی بشر مرید سارتر مخلوق منفرد مجردی می‌شود که یک‌تنه در برابر خدا و جامعه بر بنیاد ستیز خود تکیه کرده است. بنیاد فلسفی این اصل در عبارت مشهور سارتر عرضه شده است: «آزادی وجود است، و در آن وجود مقدم بر ماهیت است». یعنی ماهیت‌ها وجود نخواهند داشت، نه حقیقت، نه ترکیب در واقعیت، نه

۱. از متن کنفرانس درباره نظریه تطوری و پیشرفت انسان: گفتار ج، زیر عنوان "فرد و الگوی فرهنگ"، دوم تا چهارم دسامبر ۱۹۶۰، صص. ۱۵، ۱۶، ۷۹

اشکال منطقی، نه کلمه، نه خدا، و نه اخلاق - الا اینکه بشر در تصدیق به آزادی خود این حقایق را می‌سازد.

این مطلب ذهن ما را به موضوعی متوجه می‌سازد که به نظر من نقادی اساسی اندیشه سارتر است. من مایلم این نقادی را از کلام پل تیلیچ^۱ ارائه دهم که با دلیل سنجیده معنای نهضت وجودی معاصر و همچنین موقعیت سارتر را در آن درک می‌کند.

برخلاف وضع سه سئوال اخیر پس از جنگ جهانی دوم که غالب مردم اگزیستانسیالیسم را با سارتر مترادف می‌دانستند، اکنون در این کشور معرفت عام این است که اگزیستانسیالیسم در تاریخ عقلانی غرب در قرن هفدهم با پاسکال آغاز می‌شود، یک سابقه تاریخی در قرن هجدهم دارد، یک تاریخ انقلابی در قرن نوزدهم و یک پیروزی حیرت‌انگیز در قرن بیستم. اگزیستانسیالیسم مشرب دوران ما در همه ساحت‌های زندگی شده است. حتی فیلسوفان تحلیلی با عقب‌نشینی در مسائل صوری و واگذاشتن زمینه مسائل مادی به اگزیستانسیالیست‌های هنر و ادبیات، آن را ستایش می‌کنند. گرچه در این گسترش تاریخی ندرتاً لحظاتی یافت می‌شود که در آنها اگزیستانسیالیسمی تقریباً خالص دست داده است. یک نمونه آن عقیده سارتر درباره بشر است. من به عبارتی اشاره می‌کنم که تمام مطلب اصالت ماهیت و اصالت وجود در آن آشکار می‌شود و آن قول مشهور او به این است که: ماهیت بشر، وجود اوست. معنی این جمله آن است که بشر موجودی است که برای او به ماهیتی نمی‌توان قائل شد؛ زیرا چنین ماهیتی نشانه عنصر ثابتی خواهد بود که با قدرت بشر به تغییر شکل بی‌حد خودش مغایرت دارد. طبق نظر سارتر «بشر

۱. Paul Tillich مشهورترین متأله معاصر در سال ۱۸۸۶ در ناحیه براندنبورگ به دنیا آمد و در دانشگاه‌های برلین، برسلاو و هاله تحصیل کرد. در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ استاد الهیات در ماربورگ، درسدن و لایپزیک و استاد فلسفه در فرانکفورت بود. از آنجا که آشکارا از نازیسم انتقاد می‌کرد، در بحبوحه قدرت هیتلر او را به خروج از آلمان مجبور کردند. از سال ۱۹۳۳ به بعد در آمریکا اقامت گزید. «م. ف.»

همان است که می‌کوشد باشد». اگر پیرسیم که آیا بیان او برخلاف معنی آن اظهار مثبتی را درباره طبیعت ذاتی بشر متضمن نیست، باید بگوییم محققاً هست. طبیعت خاص بشر نیروی اوست در آفریدن خودش. و اگر پُرسش دیگری اقامه شود که امکان چنین نیرویی چگونه است و چگونه باید ساخته شده باشد، برای پاسخ به این پُرسش، به یک عقیده ماهیت‌انگاران گسترش یافته، نیازمندیم. باید درباره جسم و جان او، خلاصه درباره آن مسائلی که برای هزاران سال از نظر قائلین به اصالت ماهیت محل بحث بوده است، بدانیم که گفته سارتر تنها بر اساس یک عقیده اصالت ماهیتی درباره آزادی معنایی دارد. اصالت وجود نه در حکمت الهی به خودش متکی است نه در فلسفه. این فقط به عنوان عنصری متضاد در قالب اصالت ماهیت می‌تواند در وجود آید.^۱

به عبارت دیگر، نمی‌توان آزادی یا یک فرد آزاد داشت، مگر اینکه ترکیبی باشد که فرد در آن (یا در صورت عناد، برضد آن) عمل کند. آزادی و ساخت ملازم یکدیگرند. به عقیده من سارتر بیش از آنکه صریحاً اظهار می‌کند یا به نظر می‌رسد که بدان آگاهی دارد، سنت اصالت بشرانگاران تفکر غربی و حتی مفهوم یهودی - مسیحی به معنی اخلاقی تاریخ را نیز مسلم می‌گیرد.

مثلاً آموص و اشعیای نبی، بر اساس عدالتی که حتی خدا نسبت به آن مسئول قلمداد شده بود، برضد تبهکاری نوحه‌سرای می‌کنند. سارتر در دعوی خود از چنین اصول اخلاقی، فرض قبلی دارد. در همه وجود سارتر یک اصل مسلم وجود دارد - و تا حد زیادی مرهون دکارت است که از اصالت عقل فرانسوی منفک نیست و اعتقاد راسخ کی‌یرکه گور و نیچه بر آن مزید شده است - که یک ساختمان به تمام معنا در زندگی و حتی در جامعه بورژوازی غربی هست که امکان می‌دهد شخصی مانند سارتر بتواند این‌طور نیرومندانه برضد آنها منازعه کند. ضدیت با

۱. پل تیلیچ، گفتاری با عنوان اگزیستانسیالیسم و روان‌درمانی در صفحه ۹، شماره اول، دوره اول نشریه روان‌شناسی و روانکاوی وجودی.

مسیح به همان‌سان که نیچه کرد، یعنی مسلّم گرفتن یک مسیح.

محققاً همین قول دربارهٔ تقرب سارتر به روانکاوی صادق است. او در این کتاب، فروید را مسلّم می‌گیرد، به این قصد که به‌طور مؤثر برضد او مبارزه کند. این امر که اصلاً روانکاوی امکان دارد و بشر می‌تواند بر مسائل مرتبط با روان‌شناسی فائق آید و اینکه یک نفر (تحلیل‌کننده) می‌تواند دیگری (بنابه مشهور بیمار) را یاری کند بنا بر مسلّم گرفتن یک ترکیب به‌تمام معنا در روان بشر است، خواه این ترکیب در رؤیایا بروز کند؛ خواه در لغزشهای زبان، خواه در خاطرات سرگذشت طفولیت، خواه در علائم اختلال عصبی و خواه در اموری مشابه آنها. فروید کوشش کرد که این ترکیب را توصیف کند و سپس آن را نظام دهد. اینکه در روش ناشی از جهد فروید خطاهای اساسی وجود دارد، مسلّم است. و من معتقدم که سارتر در این کتاب با نشر تیر و برنده‌اش در رخنه به برخی از این خطاها توفیق یافته است. لیکن نمی‌توانست چنین کرده باشد، مگر آنکه کوشش منظم ماهیت‌انگار فروید را به‌منزلهٔ مبدا کار، از پیش مسلّم گرفته باشد.

یک مورد که در آن سارتر، فروید را مسلّم شمرده، عنوان این کتاب است. نام روانکاوی وجودی این تصور را به ذهن می‌آورد که سارتر می‌خواهد شکل دیگری از روانکاوی را عرضه کند. او این کار را نه می‌کند و نه در پی آن است. در واقع او حقاً معترف است که هنوز نمی‌توان یک روانکاوی وجودی به‌معنای واقعی آن نوشت یا به‌طور منظم بیان کرد. این کتاب بیشتر به‌طور کلی نقادی اساسی روان‌شناسی جدید و بالاخص اصل موجبت فروید را مطرح می‌کند و تحلیل غالباً درخشان سارتر از این خطاها و نظرات او را برای اصلاح آنها به‌دست می‌دهد. او همچنین می‌نماید که یک روانکاوی وجودی در چه جهت باید گسترش یابد. سارتر این‌همه را بر پایهٔ تفهم وجودی خود از بشر و عقیدهٔ تزلزل‌ناپذیرش بنیاد می‌گذارد مبنی بر اینکه اگر در بشر چیزی را بنگریم که مطالعهٔ ما از اشکال فرع بشری زندگی رخصت دیدنش را به‌ما می‌دهد یا اگر او را تا حدّ تعینات طبیعی و

مکانیکی تنزل بدهیم یا او را به غرایز خاص یا دسته‌هایی از انگیزه‌ها و بازتابها تقسیم کنیم یا به هر طریق دیگر منفک از بشر بکشیم که آزادی قطعی و مسئولیت فردی‌اش را مطالعه کنیم، هرگز وجود بشر را به آسانی نمی‌توانیم شناخت.

اکنون می‌خواهم برخی از مطالب اصلی و به نظر من بسیار مهم را که سارتر در صفحات آینده می‌پروراند، ذکر کنم. من کوشش نخواهم کرد که به ترتیب منطقی و منتظم این کار را به انجام برسانم، بلکه بیشتر به طریقی بدان مبادرت می‌کنم که امید دارم طبیعت و معنای نوشته سارتر را نشان خواهد داد.

نخست اینکه سارتر خاطر نشان می‌کند که اشکال عادی «تعبیر» که در قسمت اعظم روان‌شناسی و روانکاوی نافذ هستند، به‌طور ساده هرگز چیزی را روشن نمی‌کنند. سارتر با استفاده از قضیه فلور^۱ و این مسأله که چگونه او یک نویسنده شد، می‌گوید تعبیر بورژه^۲ برحسب نمونه‌های تهیجی عادی و نیاز دعوی شده فلور به گریز در اشکال خفیف^۳ ابراز یعنی نویسندگی همان چیزی را مستور می‌سازد که ما محتاج فهم آن هستیم. به علاوه این گونه تعبیرها ما را از فرد بیگانه می‌سازند. ما فلور را گم می‌کنیم. مکانیسم‌های فروید از قبیل «برونافکنی»، «درونافکنی» و «انتقال» نیز تبیین نمی‌کنند، زیرا که هرگز نمی‌توان از یک قانون مترع کلی به یک فرد واحد مشخص جهش کرد. چنان که بسیاری از ما درمی‌یابیم در روانکاوی مسأله قابل بحث همواره دانستن این است که آیا قانون کلی می‌تواند نسبت به این شخص به‌خصوص در این لحظه معین سرگذشت او به کار آید یا نه. این نقطه ضعف تمام قوانین کلی است که برای تبیین وجودهای منفرد آدمی به کار می‌رود و عموماً سبکبالانه در تقرب مخصوص ما به علم به درون اعتقادات بسیار

۱. Gustave Flaubert نویسنده فرانسوی (۱۸۲۱ - ۱۸۸۰).

۲. Paul Bourget داستان‌نویس و شاعر و منتقد فرانسوی (۱۸۵۲ - ۱۹۳۵).

۳. باید توجه کرد که خط و زبان، نقاشی، موسیقی علامات و رموزی برای بیان حالات درونی فرد هستند و در اینجا نویسندگی از لحاظ شدت و قوت در مرتبه‌ای پایین‌تر از اشکال دیگر این بیان یا ابراز قلمداد شده است. «م - ف».

ساده و شتاب‌آمیز ما جهش کرده است.

سارتر تبیین موافق اصل موجب به موجب سابقه مخفی را نیز نمی‌پذیرد. سارتر بسی هشیارتر از آن است که نداند ما همه دستخوش تأثیراتی هستیم که از هر جهت ما را مجبور می‌کنند. ما محکوم به تولد در یک خانوادهٔ مشخص دارای وضعیت اقتصادی و فرهنگی خاص هستیم. به کالبد‌های خود محدود شده‌ایم، پایبند حوائج غریزی و زیر نفوذ ضربت‌های هیجان‌آور گذشته‌ایم و بر همین قیاس الی غیرالتهایه. سارتر استدلال می‌کند که تنها اشکال این است که هیچ‌یک از این تبیینات آنچه می‌خواهیم بدانیم هرگز به ما نمی‌گوید - چرا یک شخص معین مانند فلوبر در یک لحظه معین تاریخ انتخاب می‌کند که یک نویسنده بشود و چرا در میان اینهمه راه و رسم‌های مختلف و در اینهمه لحظات گوناگون او این تصمیم را می‌پذیرد. سارتر اصرار دارد به اینکه واقعیت بشر «به وسیلهٔ غایاتی که دنبال می‌کند خود را تعریف و مشخص می‌نماید» نه با علل قبلی که به طور فرضی ادعا شده است.

همچنین تبیین «اعلی» به وسیلهٔ «ادنی» به زبان تطوری مقدور نیست. مسأله قطعی در فهمیدن بشر این نیست که او در چه صفت‌هایی با اسب و سگ و موش صحرایی اشتراک دارد، بلکه در آن چیزی است که او را به طور منفرد به عنوان بشر یا وجود بشری متشکل می‌کند.

بشر را با توسل به بحف دربارهٔ محیط نیز نمی‌توان بیان کرد. سارتر اصرار دارد، و من کاملاً او را محق می‌دانم، که «محیط فقط تا همان حد که بشر آن را درک می‌کند - که آن را به شکل موقعیت درمی‌آورد - می‌تواند بر روی او اثر بگذارد.» من این طور استنباط می‌کنم که مقصود سارتر از «درک کردن» این است که فرد یک ارتباط به تمام معنا با «محیط» دارد که سپس تبدیل به یک موقعیت می‌شود. بسیاری از ما می‌خواهیم «چنان که سارتر نمی‌خواهد» عناصری را که فرد از آنها آگاه نیست، در این ارتباط پُر معنی داخل کنیم. روانکاو قادر نخواهد بود که علائم

به خصوص را یک به یک به کار برد، بلکه باید «رمزی را که در مورد خاص تحت رسیدگی او به کار می‌آید، در هر مرحله دوباره کشف کند. به نظر سارتر دوباره کردن آدمی به خود (Ego) و نهاد (Id) ما را کمک نمی‌کند. بشر نهاد خودش است، فقط به این علت که در مقابله نیروها و تحریک‌های بنابه مشهور ناخودآگاه و امثال آنها که فروید در آن نهاده است یک حالت متفعل به خود می‌گیرد.

سارتر در تمام این اظهارات، مانند دیگر روان‌شناسان طرفدار پدیدارشناسی بیش از انواع تعبیری آن صادفانه خود را در صف طرفداران روان‌شناسی استدراکی قرار می‌دهد. با وجود این، روان‌شناسی وجودی به هیچ وجه اغتشاش ذهن یا اعتقاد به حدس و شهود نیست، بلکه برای خود اصولی خواهد داشت.

اما درباره جنبه مثبت روانکاوی سارتر. اصل عمده روانکاوی وجودی نه شور جنسی (Libido) نه میل به سوی قدرت، بلکه "انتخاب هستی" فرد خواهد بود. مقصد روانکاوی وجودی این است که آن طریقه اصلی را که هرکس وجود خود را در آن انتخاب کرده است، از خلال این طرح‌های انضمامی و تجربی از نو باز یابد. از طرف دیگر "روانکاوی وجودی روش معینی است که انتخاب ذهنی را که هر آدم زنده به وسیله آن خود را به یک فرد مبدل می‌سازد، به صورتی دقیقاً عینی به وضوح رساند." سارتر می‌سازد که اگر قبول کنیم که شخص یک کلیت است، مشهوداً با به‌طور ساده جمع کردن مقادیر متعدد نمی‌توانیم به آن کلیت برسیم. "در انتخاب یک شخص متعقل" آن را بهتر درمی‌یابیم زیرا من چیزی غیر از انتخاب خود به صورت یک کلیت در یک پیوند واقعی با جهان نیستم.

طبعاً در ورای همه اینها، اصرار سارتر درباره مسئولیت فردی قرار دارد: "من انتخابهای خودم هستم." اگر خواننده درباره انتخابها نه به سادگی به عنوان تصمیمات "بزرگ" سال نو بلکه به منزله طریقه عمده و مشخص بستگی من با دنیا در این لحظه معین بیندیشد مطلب را بهتر درک خواهد کرد. در حقیقت حتی تداعی آزاد در روانکاوی، اگر باید مفید و ماندنی باشد، بسته به این خود خویش را به

جریان سپردن است و این یک بخت‌آزمایی است. حتی بازخواندن یک خاطره و اخورده دوران کودکی مستلزم یک چنین تعیین موقعیت عمدی نسبت به جهانی است که خاطره جزئی از آن است. به نظر من سارتر مسأله آزادی را همان‌طور که قبلاً گفتم پیش از حد ساده می‌کند. با وجود این گمان نمی‌کنم بتوان از تأثیر عمیق پرسش زیرکانه او پرهیز کرد، آیا این انتخاب اصل اعلای کشف کلیت وجود بشر نیست؟

چنانکه پل تبلیغ در بخش دیگری از همان متن می‌گوید: "آدمی فقط در لحظه تصمیم واقعاً انسان می‌شود."

همچنین این انتخاب را نباید تنها به سطح شعور محدود کرد یا آن را فقط شامل تصمیم‌های ارادی و از روی اندیشه دانست. سارتر از "تصمیم‌های خودانگیز" وجود ما سخن می‌گوید و محققاً باور دارد که در هر انتخابی تمامی خود - رؤیایا، تمایلات، ذوقها، قوا، تجارب گذشته و امیدهای آینده - درگیر است. از این رو می‌خواهد پاره‌ای از جنبه‌های آنچه طرفداران فروید "ناخودآگاه" خوانده‌اند در مفهوم کلی خود از انتخاب داخل کند.

خواننده، گفتار سارتر درباره "سوءنیت" را نیز تحسین خواهد کرد. وجود بشر با این حقیقت مشخص شده است که می‌تواند به خود دروغ بگوید، خود را بفریبد؛ و تحقق این امر جالب، مستلزم آن است که تا حدی بدانم که این من هستم که به خود دروغ می‌گویم؛ وگرنه به آن قادر نمی‌بودم. سارتر چه خوب می‌گوید: "دروغ یک رفتار متعالی است." سوءنیت داشتن یعنی آلودگی به این گناه که خود را نه به عنوان یک شخص آزاد بلکه همچون یک شیء بپذیریم. سارتر معتقد است که روانکاوی کلاسیک درست همین اصل قاطع مسئولیت برای خودفریبی خود شخص را به کنار می‌نهد. روانکاوی کلاسیک روی تصور یک "دروغ بدن دروغگو" بنا شده است.

۱. واژه خودانگیز را در برابر *spontanie* فرانسه و *spontaneous* انگلیسی به کار برده‌ام. «م. ف.»

سارتر مجبور است که وجود "ناخودآگاه" را نفی کند زیرا حتی در خود فریبی من می‌دانم که من هستم که خود را می‌فریبم؛ و به اصطلاح "مراقب" که بنابر فرض فروید بر در ناخودآگاه ایستاده است نیز باید آگاه باشد تا بداند که چه چیز را واپس بزند.

سارتر در نفی "ناخودآگاه" در مسیر عمومی روان‌پزشکان و روان‌شناسان مشرب پدیدارشناسی مانند گلدشتاین^۱، بینسوانگر^۲ و بوس^۳ قرار دارد. من تا آنجا که سارتر به اندیشه "عاری از تعین" ناخودآگاه - تصور اینکه هر چیز را با فرض چیزی در ناخودآگاه می‌توانیم تبیین کنیم - می‌تازد، با او همراهی می‌کنم. لیکن معتمد که او در نفی خود بسیار دور می‌رود. می‌خواهم این مطلب را که در جای دیگر خلاصه کرده‌ام، در اینجا نقل کنم:

حال باید تصدیق کرد نظریه "ناخودآگاه" به‌طور آشکار در تمایلات زمانه ما به تعبیر عقلی رفتار، به اجتناب از واقعیت وجود خویشتن، به سلوک بدان‌سان که گویی فرد خودش نیست که زندگی می‌کند، خودنمایی کرده است (مردم کوچه و بازار که این اصطلاح را فرا گرفته‌اند، می‌گویند: آن را "ناخودآگاه من کرده است.") به‌نظر من تحلیل‌کنندگان وجودی در نقد خود از اصل ناخودآگاه به‌منزله لوح نانوشتۀ مناسبی که هر تبیین آعلی را می‌توان بر آن نوشت یا به عنوان مبعی که هر نظریه جبری را می‌توان از آن بیرون کشید، صادق‌اند. لیکن این نمای بسیار کوچکی از ناخودآگاه است و اعتراضات به آن مجاز نخواهد تا بر سهم بزرگی که معنای تاریخی ناخودآگاه بر وفق نظر فروید داشته است، خط بطلان بکشد. کشف بزرگ فروید و سهم جادوان او، وسعت دادن حوزه شخصیت بشر فراتر از حد بلافصل مذهب ارادی و مذهب عقلی مردم دوران ویکتوریا بود، به این قصد که "اعماق ضمیر" یعنی انگیزه‌های نامعقول و بنابه مشهور واخورده یا ناساز و

1. Goldstein

2. Ludwig Binswanger.

3. Medard Boss

ناپذیرفتنی و جنبه‌های فراموش شده تجربه و امثال بی‌شمار آن را در این حوزه وسیع داخل کند. نماینده این وسعت قلمرو شخصیت، "ناخودآگاه بود. معنای این کشف یعنی گسترش اساسی هستی یکی از مواهب بزرگ ما است و باید نگاه داشته شود.^۱

سرانجام باید تأکید سارتر را درباره شناخت وجود یعنی مطالعه هستی و اینکه چه چیز آدمی را به صورت بشر متشکل می‌سازد به منزله اساس محتوم روانکاوی یادداشت کنیم. آنجا که معرفت‌الوجود متوقف می‌شود، روانکاوی می‌آغازد. "اکتشافات نهایی هستی‌شناسی، نخستین اصول روانکاوی است. "بحث وجود مفهوم پیچیده‌ای است لیکن تعریف صحیح به آن داده شده است و من معتقدم که نظر اصلی سارتر در این مورد کاملاً درست است.^۲

این مقدمه را با تکرار اخطار سارتر در پایان گفتارش خاتمه می‌دهم. روانکاوی او یک شکل جدید تحلیل فنی کامل فرض نشده است و بیشتر تمایل، طلب یا جهدی است تا حق مطلب را ادا کند که اصل آدمی یعنی وجود بشر چیست. سارتر خود به ارزش زیاد زندگی‌نامه‌ها برای کشف این اصول معتقد است. سارتر مانند آلپورت^۳، مزلو^۴، مک‌کینان^۵ و موری^۶ از روان‌شناسان این کشور اعمال حیات را که پیروزمندانه تعدیل شده است، سبک نویسندگان و دیگر جنبه‌های

۱. وجود: معیار جدیدی در روانپزشکی تألیف Ernest Angel Rollo May, Henri Ellenberger (چاپ نیویورک Basic books) فصل دوم ۹۱ - ۹۰، مطالعه دو فصل مقدماتی این کتاب با عنوان "اصول نهضت وجودی در روانشناسی" و "کمک‌های روان درمانی وجودی" به دانشجویان توصیه می‌شود. این مجلد یعنی کتاب وجود ترجمه‌هایی از آثار روان‌پزشکان وجودی و روان‌شناسان مجرب اروپا را دربر دارد.

۲. در مقاله‌ای زیر عنوان "مبانی وجودی روان‌درمانی" در روان‌شناسی وجودی که در سلسله مقالات روان‌شناسی (چاپ نیویورک Random Hous ۱۰۶۱) منتشر شده است، گوشش کرده‌ام تا مبانی معرفت‌الوجودی روان‌درمانی را ارائه دهم.

3. Allport

4. Maslow

5. Mc Kinnon

6. Murray

خلاق و سازنده رفتار را مطالعه می‌کند. این مطالب - اگر بتوانیم آنها را درک کنیم - به اندازه‌ی بی‌نظمی عصبی و اختلال روانی و از برخی جهات بیش از آنها معنای اصلی تجربه بشر را روشن می‌سازد.

www.ketab.ir